



چند قدرتشاییه

کتاب را ورق می‌زنم تا به تعریف شیعه می‌رسم که نوشته است:

«شیعه کسانی هستند که معتقدند حضرت علی علیه‌السلام از طرف خدا به‌وسیله پیامبر او حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله به‌عنوان جانشین بعد از او تعیین گردیده است این گروه امامت را از آن خاندان علی علیه‌السلام و اولاد او می‌دانند»

خوشحال شدم و با خودم گفتم این شامل ما هم می‌شود.

کتاب حدیثی را باز کردم که درباره صفات شیعیان مطلبی نوشته بود، چشمم به حدیثی از امام صادق علیه‌السلام افتاد: «[شیعیان ما] اهل پارسایی و سخت‌کوشی در عبادتند... زکات اموال خود را می‌پردازند، به حج رفته و از هر حرامی دوری می‌کنند»

و همچنین ایشان فرموده‌اند که: «شیعیان ما را در سه چیز بیازمایید: در مواظبت بر اوقات نمازها، در نگهداری اسرارشان از دشمنان ما و در هم‌دردی و کمک مالی به برادرانشان»^۱

به فکر فرو می‌روم تا ببینم کدام یک از این ویژگی‌ها در ما وجود دارد: درباره نماز، وضع‌مان بدک نیست، سعی می‌کنیم قضا نشود! البته آن قدر مشغله داریم که همین نماز را هم نمی‌توانیم با آرامش و خیال راحت بخوانیم چه برسد به تعقیبات و مستحبات آن! چک برگشتی، درس و امتحان، بیکاری و بیماری و جنس تقلبی و ازدواج و... همه دل‌مشغولی‌های ما هستند. درباره کمک مالی به برادران هم باید بگویم که ما یا بیکار هستیم یا حقوق بخورونمیر داریم، در صورت اول باید یکی بیاید و به خود ما کمک کند. در صورت دوم که هشت‌مان همیشه گرو نه است؛ همین که گلیم خود را از آب بکشیم، کلی هنر کرده‌ایم و از این دست حرف‌ها که با آن خود را توجیه می‌کنیم و شانه‌هایمان را از زیر بار مسئولیت خالی.

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «شیعیان ما در راه ولایت ما به یکدیگر بذل و بخشش می‌کنند، و در راه محبت ما به یکدیگر محبت می‌ورزند، برای زنده کردن امر ما با یکدیگر دیدار می‌کنند. همانا اگر خشمگین شوند، ستم نمی‌کنند و هرگاه خشنود شوند زیاده‌روی نمی‌کنند. برای همسایگان خود برکت‌اند و با معاشران خویش به صلح و صفا رفتار می‌کنند»

و امام باقر علیه‌السلام در بیان اوصاف شیعه می‌فرمایند: «آنسان دژهایی استوارند، سینه‌هایشان امامت‌دار و نگهدار راز است و اندیشه‌شان درست، نه دهان لقی و سخن‌چینند

در گیرودار روزهای طولانی جنگ صفین، «ابن عباس» به‌دنبال فرمانده می‌گشت. عاقبت او را در گوشه‌ای از خیمه‌گاه یافت درحالی که وصله‌ای بر وصله‌های پرشمار کفش کهنه‌اش اضافه می‌کرد. وقتی ابن عباس با التهاب از حکومت و سیاست گفت تا شاید فرمانده را به تلاشی مضاعف برای دستیابی به قدرت ترغیب کند، علی سرش را بلند کرد، کفش کهنه‌اش را نشان او داد و پرسید: «به نظر تو این کفش چه قدر می‌ارزد؟»

هیچ!

و فرمانده برای ابن عباس روشن کرد قدرتی که برخی این‌قدر حرص و جوشش را می‌خورند، از آن کشش پر پینه هم بی‌ارزش‌تر است؛ مگر آن که...

□

و پارسال، در گیرودار انتخاب نهم، جایی که برخی رقبا، با تخریب و توهین و هزار راست و دروغ از خجالت یک‌دیگر درمی‌آمدند، فهمیدم که یا ماهیت «قدرت» دگرگون شده و ارزش یافته است - که می‌دانیم این قدرت، در مقایسه با آن قدرت، چه به کمیت و چه از لحاظ کیفیت، چیزی به حساب نمی‌آید - و یا حاضران در صحنه رقابت، علی‌رغم شیعه‌بودن، حداکثر محب اهل‌بیتند... و این‌گونه بود که علی در چشمانم بزرگ‌تر و بزرگ‌تر شد.

□

آمده بود، نگران و هراسان. شرم مانعش می‌شد که حرفش را بزند و از دیگر سو، ترس از عذاب آن جهانی، امانش را بریده بود. عاقبت دل به دریا زد و مهر از رازش برگشود: «گناهی بزرگ کرده‌ام، پاکم کن.» و امام می‌دانست که پاک کردن او آسان نیست.

برو، شاید اشتباه کرده‌ای.

و رفت، اما ندامت، خواب از چشمانش ربوده بود. فردا، دوباره آمد و تقاضای دیروز را تکرار کرد، و جواب دیروز را شنید. هر چه باشد علی، خلیفه خدا است... و خلیفه باید صفات خلیفه‌گذار را داشته باشد. و یکی از این صفات، «پرده‌پوشی» است.

و این پرده‌پوشی تا روز سوم هم ادامه یافت؛ روزی که جوان پشیمان دوباره باز آمد، با چشمانی سرخ از بی‌خوابی، و وجدانی در غلیان و جوشش از بیم و نگرانی.

□

و تو خود برای قضاوت کافی هستی... کدامین ما شیعه‌ایم؟ و کدام‌یک از ما بر تعریف و تماشای فحشایی که نقل ناخوانده محافل و شیرینی شیطانی مجالسمان بود چشم بستیم؟ کدامین ما شیعه‌ایم؟ و کدام‌یک از ما از آن‌چه که به جوانی نسبت داده شده بود «پرده‌پوشی» کردیم؟

و تو خود قضاوت کن... آیا ما شیعه‌ایم و پیرو علی و آل علی؟

نه! ما حداکثر می‌توانیم خود را «محب» اهل‌بیت بدانیم... شیعه‌بودن سخت است برادر...

*این مطلب از یکی از سایت‌های خبری انتخاب شده است.

آمده بودند تا امامشان را ببینند. از راهی دور و با مشقتی فراوان، خادم بیت پرسید: «بگویم چه کسانی آمده‌اند؟»

- بگو جمعی از شیعیان‌تان به زیارت آمده‌اند. خادم رفت، و شاید پاسخی که آورد برای آنان - و شاید برای ما و همه کسانی که آن را شنیده‌اند - سنگین بود: «امام گفتند شما که شیعه ما نیستید!» و کمی طول کشید تا آنان فهمیدند که حداکثر می‌توانند خود را «محب اهل بیت» بدانند نه شیعه آنان.

□

معاویه، آب را که گرفت تصور کرد که جنگ را برده است. پس دستور داد که نگذارند قطره‌ای از آن به کام تشنه یاران علی برسد. اما در آن سو، فاتح خیبر شمشیر به دست داشت و خطبه‌ای آتشین بر لب. جنگ مغلوبه شد و آب به دست سپاه عراق افتاد. معاویه این بار اندیشید که جنگ را تمام و کمال باخته است؛ چرا که علی نخواهد گذاشت که لبان تشنه سپاهیان با آب شریعه نمناک شود. عمروعاص، اما، او را از خطایش آگاه ساخت: «آن علی که من می‌شناسم، کسی نیست که تو و لشگریانت را تشنه گذارد»

علی می‌توانست مهار آب را بگیرد و اسب «قدرت» را بتازاند. اما مرام او این نبود که به قیمت پامال کردن اخلاق و فتوت، قدرت دنیا را بگیرد؛ حتی اگر یک سوی آن قدرت، در هند و قفقاز باشد و سوی دیگر آن در مرزهای روم و اندلس.

سیدعلی رضا حسینی عارف

شیعه‌بودن سخت‌است برادر

